

Lektion 1

موسیقی بسیار خوبی است!

در این درس ابتدا قطعه ای از تصنیفی را میشنوید که خانم مارلن دیتریش (تولد ۱۹۰۱- وفات ۱۹۹۲) خوانده است. مارلن دیتریش هنرپیشه و خواننده ای مشهور بود. شعر این تصنیف به علل حقوقی در اینجا ترجمه نشده است.

تنی چند از رهگذران در خیابانی در یک شهر به هنرمائی يك نوازنده دوره گرد گوش میدهند و درباره موسیقی او اظهار نظر میکنند. (صحنه اول)

خانم اول - آه، چقدر زیبا است!
خانم دوم - عالی است!
خانم اول - بله، موسیقی بسیار خوبی است!

یکی از تماشاچیان از دیگری تقاضای يك سیگار میکند. (صحنه دوم)

جوان دوم - يك سیگار داری من بدهی؟
جوان اول - گفתי چی میخواهی؟
جوان دوم - يك سیگار داری من بدهی؟
جوان اول - آره، بیا.

حالا این تماشاچی و شنونده موسیقی خیابانی آتش (کبریت) هم میخواهد. (صحنه سوم)

جوان دوم - آتش (کبریت) هم داری من بدهی؟
جوان اول - آتش؟ نه ندارم
مرد - صبر کنید، من آتش (کبریت) دارم.
جوان دوم - متشکرم!

Lektion 2

نام من اکس است

در درس دوم چهره ها یا شخصیت های اصلی درسها خود را معرفی میکنند. ابتدا خانم برگر مدیره هتل خود را معرفی میکند.

خانم برگر - خوب، نام من برگر است. لیزا برگر. من مدیره اینجا هستم. مدیره هتل اروپا.
اکس - او آواز خواندن را دوست دارد!
خانم برگر - بله، همینطور است.

سپس اکس یعنی موجود تخیلی یا جن کوچولوی مؤنث این درسها به معرفی خود میپردازد

اکس - هرکسی میداند که نام من چیست.

- نام من آکس است - من يك خانم هستم.
 مردم مرا نمیتوانند ببینند، هیچکس نمیخواهد این را بفهمد.
 ولی صدای مرا میتوان شنید- هر کسی میتواند در اینمورد سوگند یاد کند.
- آندره آس- خیلی خوب هم میتواند مزاحم شود
 نفر سوم آندره آس شفر است که کارمند رسپسیون یعنی باجه استقبال و پذیرائی از میهمانان در هتل اروپا است و در جنب این کار در رشته روزنامه نگاری تحصیل میکند.
 آندره آس- بله، خوب- من آندره آس هستم. آندره آس شفر. من هم در هتل اروپا کار میکنم. من در اینجا کارمند رسپسیون هستم.
 آکس- ولی تو تحصیل هم میکنی!
 آندره آس- خوب البته. آکس- ایتر که خودم میدانم!
 آکس- ولی همه شنوندگان که میدانند.
 آندره آس- حالا درست و حسابی! (خیلی رسمی) من آندره آس شفر هستم. بعنوان کارمند رسپسیون کار میکنم و در رشته روزنامه نگاری تحصیل میکنم. اینطور خوب بود؟
 آکس- (فقط سرفه خفیفی میکند)
 هانا کلارن در هتل اروپا دختر اطاقدار است.
 هانا- نوبت من شد؟
 آکس- آره!
 هانا- خیلی خوب. نام من هانا است. هانا کلارن. من در هتل اروپا اطاقدار هستم. من کار کردن در اینجا را دوست دارم. آدمهای زیادی به هتل میآیند.
 آکس- (کمی غمخوارمیز) و همیشه هم خیلی مهربان هستند!
 دکتر تورمان میهمان ثابت و همیشگی هتل اروپا است که محل اصلی سکونت او برلن است.
 دکتر تورمان- خوب بله - همیشه نه! ولی من. من چنین آدمی هستم - مهربان و کمی پیر.
 پس من در هتل اروپا میهمان هستم. من زیاد به آخن میآیم. من معمولاً در برلن زندگی میکنم.
 آکس- (با بیصبری) اسمتان (را بفرمائید)
 دکتر تورمان- چی گفتید؟
 آکس- نام شما چیست؟
 دکتر تورمان- آها. بله - نام من دکتر تورمان است.
 آکس- بله. ایشان آقای دکتر تورمان هستند. او کمی ثقل سامعه دارد (گوشش خوب نمیشود)

Lektion 3

من را با خودت میبری؟

- آندره آس در آخر هفته تعطیل دارد و کار نمیکند و اکنون که محل کار خود را ترک میکند با خانم برگر خداحافظی میکند. او به بروکسل خواهد رفت و هانا را با خود خواهد برد.
 آندره آس- خوب پس- آخر هفته خوبی داشته باشید خانم برگر!
 خانم برگر- متشکرم. شما هم همینطور! در بروکسل هم خوش بگذرد!
 آندره آس- متشکرم.
 هانا- چی؟ تو میخواهی بروی به بروکسل؟
 آندره آس- بله، من در آنجا وقت گرفته ام (برای ملاقاتی)
 هانا- بگو ببینیم. با ماشین میروی؟

- بله. آندره آس-
 من مایلیم به دیدار يك دختر دوستم در بروكسل بروم. من را با خودت
 هانا -
 میبری؟ آندره آس-
 البته! فردا صبح ساعت هشت حرکت میکنیم. من میآم منزلت دنبال
 تو.
 عالی است! خیلی ممنوم آندره آس. خداحافظ تا فردا.
 هانا -
 تا فردا (خداحافظ). آندره آس-
 مسافرین در حین حرکت با پلیس راه که مشغول کنترل ترافیک است
 برخورد میکنند و معلوم میشود که سرعت آنها بیش از حد مجاز بوده
 است.
 آندره آس- ای وای، فقط همین یکی کم بود!
 هانا - مگر چی شده؟
 آندره آس- پلیس اینجاست. خدا کند بموقع به فرارم برسیم. (اتومبیل را متوقف
 میکند.)
 پلیس - روز بخیر- کنترل ترافیک. لطفاً مدارکتان را نشان دهید! چراغهای
 اتومبیل را روشن کنید! خیلی خوب، همه چیز درست است. آقای شفر،
 فکر میکنید سرعت شما چقدر بوده است؟
 آندره آس- نمیدانم.
 پلیس- ۱۳۰.
 آندره آس- کاملاً ممکن است (اینطور باشد).
 پلیس- ولی در اینجا شما حق دارید حداکثر با سرعت ۱۰۰ (کیلومتر) حرکت
 کنید. مگر تابلو را ندیدید؟
 آندره آس- نخیر- متأسفم.
 پلیس- خوب افسوس خوردن فایده ندارد. باید ۸۰ مارک جریمه بپردازید

Lektion 4

شما يك نقشه شهر را دارید؟

- زن و شوهری با قطار وارد ایستگاه راه آهن شهر آخن میشوند و به دفتر یا مرکز اطلاعات راه
 آهن مراجعه میکنند.
 آگهی از طریق بلندگو: آخن. ایستگاه مرکزی آخن. اینجا انتهای مسیر قطار است. شما
 امکان ادامه سفر به کلن را دارید و قطار کلن از سکوی شماره ۲ در ساعت ۱۸ و ۲ دقیقه
 حرکت میکند.
 آقای فریش- بالأخره رسیدیم، بیا- حالا اول از همه احتیاج به يك نقشه شهر داریم.
 میخواهی آنرا بخری؟
 خانم فریش- نه. مگر آن (تابلوی) را نمی بینی؟ آنجا مرکز (دفتر) اطلاعات است.
 آقای فریش- آنجا حتماً نقشه شهر را دارند.
 کارمند- بفرمائید (به آلمانی: میتوانم به شما کمک کنم؟)
 آقای فریش- بله، خواهش میکنم. شما يك نقشه شهر را دارید؟
 کارمند- (نقشه شهر را باز میکند و آنرا توضیح میدهد)
 بله، البته. ببینید: اینجا ایستگاه راه آهن است. شما الان اینجا هستید.
 و اینجا مرکز شهر است. بفرمائید ببینم هتل گرفته اید؟
 خانم فریش- بله، هتل اروپا.
 کارمند- درست در همین نزدیکی است.
 آقای فریش- چه راحت!
 خانم فریش- خوب، عالی شد! خیلی متشکرم!

- دوست اول - من يك دستمال سفره لازم دارم
دوست دختر - بشقابها كجاست؟ (اينجا) ديگر بشقاب نيست.
دوست اول - چرا. اينجا چند تا هست! اينجا موسيقي پيدا نميشود؟

Lektion 6

آندره آس - چرا.

او تاريخ تولد خودش را نميداند؟
آندره آس از خانم برگر بخاطر كتابي كه به مناسبت روز تولدش به او هديه کرده تشكر ميكند

- خانم برگر - صبح بخير آقاي شفر.
آندره آس - صبح بخير. خانم برگر. خيلي متشكرم بخاطر آن كتاب.
هانا - کدام كتاب؟
خانم برگر - ديروز روز تولد آقاي شفر بود و...
هانا - روز تولد تو بود؟ خوب پس متعاقبا "تبريك ميگويم (همه خوبها را براي آرزو ميكنم).
آندره آس - از يك داستان كتاب مخصوصا" خيلي خوشم آمد.
خانم برگر - کدام يكي؟
آندره آس - داستان نوشته شيناسي - ديكمن. اسم داستان اينه: "نه روز تولدي - نه اميزشي"
هانا - چي گفتي؟ از كجا؟
آندره آس - داستان يك شيخ ترك است كه روز (تاريخ) تولد خودش را نميداند.
هانا - چي؟ تاريخ تولد خودش را نميداند؟

آندره آس داستاني از كتاب را تعريف ميكند كه داستان نويسنده ترك شيناسي - ديكمن و عنوان كتاب چنين است: "نه روز تولدي - نه اميزشي" يا: بدون روز تولد پيوند و اميزش ممكن نميشود.

- آندره آس - حكايه اينطور شروع ميشود: "روز تولد من معلوم نيست. در گذرنامه من البته تاريخي نوشته شده. ولي آن تاريخ حقيقي تولد من نيست. آن فقط تاريخ رسمي تولد من است.
بعد چي؟
هانا - ديكمن ابتدا از مادرش سؤال ميكند. او مدتي فكر ميكند و بعد
آندره آس - ميگويد: "در آنروز گاو (نر) ما گم شده بود." و مدت مدیدی از گاو نر صحبت ميكند ... ولي روز و فصل آنرا بخاطر مياورد.

نويسنده يعني ديكمن اقدامات و تلاشهاي ديگري هم براي كشف تاريخ تولد خود بعمل مياورد. هر كس كه ديكمن از او سؤال ميكند ياد يك ماجرا يا حكايه كه در روز تولد او صورت گرفته ميافتد. ولي تاريخ دقيق آنروز را هيچكس نميداند.

- آندره آس - ديكمن از خواهرش سؤال ميكند. او ميگويد: البته كه اينرا ميدانم. در آن روز من شوهرم را براي اولين بار ديدم. بعد او هم به شرح وقايع آنروز ادامه ميدهد ... ولي روز و فصل سال را او هم بياد ندارد. ديكمن از شوهر

خواهرش سنوآل میکند. دیکمن از معلّمش میپرسد. از ریش سفید ده هم میپرسد. هر کسی داستانی تعریف میکند ولی دیکمن بلاخره از روز تولّد خودش آگاه نمیشود.
عجیب است.
نه- فقط طور دیگری است (یعنی: با عادات ما فرق دارد)

هانا -
آندره آس-

Lektion 7

لطفاً آن اطلاع نامه ها (1) را بده بن

زن و شیوهی مشغول ورق زدن اطلاع نامه هائی درباره شهر آخن هستند که در آنها مزایا و محسنات شهر شرح داده شده است.

- آقای فریش- تو که يك اطلاع نامه درباره آخن داری.
خانم فریش- یکی؟ چهارتا (دارم).
آقای فریش- لطفاً آن اطلاع نامه ها را بده بن!
خانم فریش- خوب. يك لحظه (صبر کن). - بیا!
آقای فریش- (اطلاع نامه ها را ورق میزند و بعضی جاهای آنها با صدای بلند میخواند)
آخن را کشف کنید! آخن - شهری واقع در قلب اروپا. درست در مجاورت هلند و بلژیک.
خانم فریش- این را که میدانیم.
آقای فریش- آخن - مرکز هنر.
خانم فریش- جالب نیست.
آقای فریش- آخن شهری دارای خواص درمانی و حمامهای معدنی.
خانم فریش- (به این چیزها) احتیاجی ندارم.
آقای فریش- آخن شهر برگزاری کنگره ها.
خانم فریش- کار را در منزل خودم هم میتوانم بکنم.
آقای فریش- آخن خیلی چیزها به شما عرضه میکند.
خانم فریش- تو چی به من عرضه میکنی؟
آقای فریش- آخن شهری دارای جذابیت و شکوه شهری. مرکز این شهر بهشت خرید کردن است. این بدر تو میخورد.
خانم فریش- آها. در اینمورد خیلی هیجان دارم (یعنی خیلی مشتاق هستم که ببینم تا چه حد واقعیت دارد)
آقای فریش- ما به میهمانیان خود با کمال میل اطلاعات بیشتری هم میدهیم.
خانم فریش- خانم فریش اطلاع نامه دیگری را مطالعه میکند.
خانم فریش- (میخواند) ما آخن را به شما نشان میدهیم. جنبه های امروزی و گذشته شهر را کشف کنید!
ما گردش دور شهر را از کلیسای جامع شروع میکنیم. (خطاب به شوهرش)
اینها- این برای تو خوب است! (به خواندن ادامه میدهد).
آنچه باید همراه بردارید خلق خوش و البته قدری پول است و عینکتان را هم فراموش نکنید!
خانم فریش- (خطاب به شوهرش) تو که همیشه عینکت را فراموش میکنی. بیا - من آنرا فعلاً بتو میدهم! (به خواندن ادامه میدهد) الان میشود راه افتاد.
آقای فریش- بله. پس بروم دیگر.

Lektion 8

من دیگر از او خبری ندارم

آندره آس. دکتر تورمان و خانم برگر در یک کافه دنج دورهم نشسته اند. دکتر تورمان و خانم برگر جوپای اکس یعنی جن کوچولوی مؤنث و نامرئی میشوند که طی یک سفر کوتاه تفریحی با کشتی مفقوداثر شده بود.

دکتر تورمان - راستی صدای دؤم شما چه شد؟
خانم برگر - بله، اکس چه شد؟ دوباره برگشته اینجا؟
آندره آس - نه، متأسفانه خیر. من دیگر از او خبری ندارم.
خانم برگر - او که در آن موقع گم شد! ولی چرا؟
آندره آس - اطلاعی ندارم.
دکتر تورمان - بگو پینم؛ اصلاً این چه داستانی است: صدای دؤم - اکس؟ من که اصلاً سردرد می‌آورم.
آندره آس - خیلی خوب، من داستانش را برای شما تعریف می‌کنم. ولی این داستان به عقل راست نماید (۱). مانند افسانه است...
خانم برگر - خوب تعریف کنید دیگر! من هم از این حکایت درست اطلاع ندارم.

آندره آس یکبار دیگر ماجرای شبی را تعریف میکند که اکس نزد او آمد و خلاصه ماجرا اینست که او در خانه نشسته و مشغول خواندن کتاب داستان جن‌های کوتوله و نیکوکار شهر کلن بود.

آندره آس - من در منزل بودم و به موسیقی گوش می‌کردم و کتاب جن‌های کوتوله شهر کلن را می‌خواندم (۲)

و (میدانید که) جن‌های کوتوله و نیکوکار شبها همیشه کارهای مردم را انجام میدادند. بله در انحال من قدری خیالبافی کردم و آرزو کردم که کسی هم می‌آمد و بمن کمک میکرد.

دکتر تورمان - بعد چی؟
آندره آس - بعد اکس ظاهر شد
دکتر تورمان - منظورتان از "ظاهر شد" چیست؟ (چطوری ظاهر شد؟)
آندره آس - من صدائی شنیدم، ولی کسی را ندیدم. او همینطور خیلی ساده آجا حضور پیدا کرد.
خانم برگر - پس او از کتاب شما بیرون آمد؟
آندره آس - بله، من هم اسم او را اکس گذاشتم. چونکه اکس معنی "از" میدهد - بزبان لاتینی.
خانم برگر - پس صدای دؤم شما این (موجود) است؟!
دکتر تورمان - این داستان عجیب است - و حیرت انگیز.

(۱) در متن: دیوانه است.

(۲) در زبان آلمانی ماضی استمراری وجود ندارد و بجای آن ماضی نقلی یا ماضی مطلق بکار میرود.

Lektion 9

من برای او ترانه ای خواندم

دکتر تورمان، خانم برگر و آندره آس وقایع روزی را که با هم بگذردش تفریحی یا کشتی در رود راین پرداخته بودند دوباره از ابتدا تا انتها بیاد میاورند. در آن روز آکس هم همراه آنان بود.

دکتر تورمان - ما باهم کشتی سواری کردیم.

آندره آس - آکس خیلی خوشحال بود.

خانم برگر - بعد از مقابل لورلای رد شدیم.

آندره آس - و آکس ناگهان گفت: "لورلای؟ من او را میشناسم! او خیلی زیبا بود!"

خانم برگر - و من اهنگ لورلای را برای او خواندم.

آندره آس - بعد کشتیران گفت: (صدای کشتیران را تقلید میکند) در این صخره در

سابق غاری وجود داشت. و جن های کوتوله در آنجا زندگی میکردند.

دکتر تورمان - البته طبق افسانه(ها)

سه نفری به فکر کردن در اینباره میپردازند که آکس که در آنروز غیب

شد کجا ممکن است رفته باشد.

آندره آس - من فوراً "به آکس گفتم: آکس، تو اینرا میدانستی؟ ولی او جواب نداد.

اول خیلی ساده پیدایش شد - حالا خیلی ساده گم شده.

دکتر تورمان - هوم

خانم برگر - ولی اینکه کاملاً واضح است!

آندره آس - چی؟

خانم برگر - او دنبال جن های کوتوله میگردد!

آندره آس - برای چه؟

دکتر تورمان - خوب این داستان خود او است: آکس و جن های کوتوله!

آندره آس - بله - شاید. حالا من چکار بکنم؟

خانم برگر - (باخنده) صبر کردن و فکر کردن!

آندره آس - (باخود میگوید) آخر من به او خیلی علاقه دارم.

دکتر تورمان - شما که میدانید: من فردا حرکت میکنم بطرف برلن. دوست عزیز (در

متن: مرد جوان) شما بیائید به برلن - با آکس یا بی او!

Lektion 10

من مایلم اطاقی رزرو کنم

رزرو کردن اطاقی در هتل معمولاً کاری است ساده.....

مرد - روز بخیر (سلام عرض میکنم) نام من شرر است. من میخواهم يك

اطاق دو تختی رزرو کنم - از (روز) اول تا سوم (ماه) مه.

ولی همین کار ممکن است خیلی پیچیده و پردردسر شود. مانند کار خانمی که از شهر فرانکفورت به هتل اروپا تلفن میزند و میخواهد اطاقی برای خود و خانواده اش رزرو کند. (تلفن زنگ میزند)

آندره آس - هتل اروپا - روز بخیر.

خانم - روز بخیر. نام من بگر است. من از فرانکفورت تلفن میکنم. خانم دوست

من یکبار نزد شما بود - و خیلی راضی بود.

آندره آس - خوشوقتتم - چه خدمتی میتوانم انجام دهم؟

خانم - بله. شوهرم من گفته که به شما تلفن کنم. ما هم میخواهیم به آخن

- بیائیم، باینجهت خیلی مایلم اطاقی رزرو کنم. ما با دوتا بچه میائیم.
 آنها میتوانند در اطاق ما بخوابند؟
 بله، البته. این مسئله ای نیست.
 (صدای عوعوی سگی بگوش میرسد.)
 ساکت باش. بلو! تو را هم البته میبرم. بله، بلوی ما هم با ما میآید.
 بلو؟ سگ شما است؟
 بله، صدایش را نشنیدید؟
 چرا، چرا. ولی این مشکل است. آخر میدانید، معمولاً آمدن حیوانات به
 هتل همراه مسافری ممنوع است.
 آندره اس سنوال میکند که خانواده بکر کی (در چه روزی) میآیند و چه
 مدت خواهند ماند؟
 وای بلوی ما خیلی سربراه (آرام) است.
 بله- هوم، کی میل (قصد) دارید بیائید؟
 در ماه مه، اول مه، در روز جمعه.
 منظورتان جمعه اول ماه مه است؟
 بله.
 و چه مدتی (چند روز) میمانید؟
 تا (روز) یکشنبه، از روز دوشنبه دوباره باید بروم سر کار.
 پس یک اطاق برای چهار نفر.
 وبلو!
 برای آخر هفته اول ماه مه، ولی من هنوز باید با خانم رئیس صحبت
 کنم- در مورد بلو، شماره تلفن خودتان را بمن میدید؟ انوقت من به
 شما خبر میدهم.
 خوب پس فرانکفورت ۰۶۹ (کُد شهر) بعد ۹۸۲۱۴۱.
 تشکر میکنم، خداحافظ.
 آندره اس-
 خانم -
 آندره اس-

Lektion 11

او نخود پاشید

داستان درس یازدهم تخیلی است و از دیدار اکس با جن های کوتوله و نیکوکار چکایت میکند. خود اکس هم از کتاب داستان همین جن های شهر کلن بیرون آمده و نزد آندره اس ماندگار شده است. حالا اکس میخواهد بداند چرا جن های کوتوله مانند گذشته به انسانها کمک نمی کنند.

- اکس - سلام، جن کوتوله، من دوباره آدمم (اینجا)!
 جن کوتوله- چه سورپریزی! (چه واقعه غیرمنتظره ای). از کجا میآیی؟ (کجا بودی؟)
 اکس - من حالا بیش انسانها هستم.
 جن کوتوله- منظورت اینست که پیش یک انسان هستی.
 اکس - آره، ولی تو اینرا از کجا میدانی؟
 جن کوتوله- این راز من است.
 اکس - حالا چکارها میکنید؟
 جن کوتوله- (به شوخی) بگو ببینم، میخواهی (با من) مصاحبه کنی؟ مگر تو هم
 حالا روزنامه نگار شده ای؟
 اکس - نه! ولی خواهش میکنم برای من تعریف کن چرا شماها دیگر به
 انسانها کمک نمی کنید؟ مگر انوقت ها چه اتفاقی افتاد؟
 اکس از علت قضیه باخبر میشود و آن اینکه زن کنجکاو خیاط

- مقداری نخود روی پله های خانه اش پاشیده بود تا باینوسیله کشف کند چه کسی شبها کارهای خیاطی شوهرش را برای او انجام میدهد. آنوقتها، بله آنوقتها ... ماجرا چنین بود: ما برای انسانها کار میکردیم. همچنین برای خیاط. ما لباسها را برای او میدوختیم. ولی زن او، خیلی کنجکاو بود.
- جن کوتوله -
- مثل من.
- بله مثل تو! ولی او خیلی هم بد جنس بود. او روی پله ها نخود پاشید. خیلی زیاد نخود. ما سکندری خوردیم (پایمان سرخورد و افتادیم) - خیلی دردمان آمد.
- اِکس -
- اما او برای چه نخود پاشید؟ (پاشیده بود؟)
- جن کوتوله -
- آخر ما شبها کار میکردیم. و زن خیاط میخواست هرطور شده ما را ببیند. ما سکندری خوردیم و او صدای ما را شنید. او چراغ را روشن کرد ... آنگاه ما بسرعت ناپدید شدیم.
- اِکس -
- بطور دائمی؟

Lektion 12

یکنفر باید کلمه سحرآسا را میگفت

- اِکس از قانون جن ها آگاه میشود که طبق آن جن ها باید برای انسانها نامرئی بمانند
- جن کوتوله -
- هیچکس نمیتوانست ما را ببیند. هیچکس نمیایست ما را ببیند. آخر چرا؟ چرا هیچکس مجاز نبود شما را ببیند؟
- اِکس -
- ما میخواستیم برای انسانها نامرئی بمانیم. این قانون جن ها است. تو هم که همینطور میخواهی نامرئی بمانی اِکس - مگر نه؟
- جن کوتوله -
- (با وحشت) آه آره، در هر حال!
- اِکس از این موضوع هم مطلع میشود که خود او چگونه و چرا نزد آندره آس رفت
- اِکس -
- لطفاً من بگو: من از کجا میآیم (یعنی مبداء یا اصل و نسب من از کجاست؟)
- جن کوتوله -
- خیلی ساده است اِکس: ما تو را توی کتاب (داستان) جن های کوتوله مخفی کردیم.
- اِکس -
- من را؟
- جن کوتوله -
- خوب آره - يك جن کوچولوی مؤنث را - کنجکاو مانند زن خیاط.
- اِکس -
- همانطور هم بد جنس؟
- جن کوتوله -
- این را خودت باید تشخیص بدی. یکنفر باید کلمه سحرآسا (ورد) را میگفت. قرار بود (یا تصمیم ما آن بود) که هنگام ادای کلمه سحرآسا تو کتاب را ترک کنی و نزد انسانها زندگی کنی - نامرئی مثل خود ما.
- اِکس -
- این کلمه سحرآسا (ورد) چیست؟
- جن کوتوله -
- این را خودت باید پیدا کنی. آندره آس کلمه سحرآسا را گفته است. بهمین جهت تو نزد او هستی.
- اِکس -
- آها - که اینطور؟

يك میهمان هتل از آنچه مطررب و آشفته است که اتومبیل وی در جایی که پارک کرده بوده نیست و چنانکه بنظر میرسد آنرا برده اند.

- میهمان هتل - اتومبیلتم نیست!
 آندره آس - اتومبیلتان نیست؟ کاملاً مطمئن هستید؟ (که سر جایش نیست؟)
 میهمان هتل - البته! البته که کاملاً مطمئن هستم! کور که نیستم!
 آندره آس - خوب فکر کنید کجا پارک کرده بودید؟
 میهمان هتل - در خیابان بیسمارک. درست سر پیچ.
 آندره آس - آجا توقف ممنوع است.
 میهمان هتل - چی؟ تصور نمیکنم اینطور باشد. من که تابلویی ندیدم.
 آندره آس - میتوانم آنرا به شما نشان بدهم.
 میهمان هتل - بله، خواهش میکنم - دلم میخواهد آنرا ببینم.
 آندره آس - (دو نفری به خیابان میروند)
 میهمان هتل - اینها - نگاه کنید: توقف ممنوع از سیاعت ۱۵ تا سیاعت ۱۸.
 میهمان هتل - مگر چنین چیزی هم ممکن است؟ (بحق چیزهای نشنیده)

میهمان هتل اتومبیل خود را در يك خیابان پر آمدوشد پارک کرده بوده و بهمین جهت آندره آس حدس میزند که پلیس اتومبیل را برده است. زیرا هرگاه مانعی برای جریان عادی ترافیک باین ترتیب بوجود بیاید پلیس اقدام به حمل اتومبیلی میکند که در محل ممنوع پارک شده باشد.

- آندره آس - چه مدتی آجا پارک کرده بودید؟
 میهمان هتل - فقط خیلی کوتاه. - خوب من رفته بودم دنبال خاتم و او را آورده بودم.
 آندره آس - اتومبیل را پارک کرده و وسائل او را به اطاق هتل برده بودم.
 میهمان هتل - بعد بلافاصله رفتید سر اتومبیلتان؟
 آندره آس - نه، فوراً نه.
 میهمان هتل - چه مدتی در اطافتان بودید؟
 آندره آس - شما مامور پلیس هستید یا اینجا جریان از چه قرار است؟
 میهمان هتل - نه، البته که نه. ولی بااحتمال قوی ماشین شما را برده اند. (با کامیونهای مخصوص اینکار)
 آندره آس - حالا چگونه دوباره به اتومبیلتم میرسم؟ (اتومبیلتم را باید از کجا بگیرم؟)
 میهمان هتل - برای این منظور واقعا باید به پلیس تلفن بزنید.
 آندره آس - چرا این موضوع را از همان اول نگفتید؟
 میهمان هتل - چی را؟
 میهمان هتل - موضوع توقف ممنوع را! واقعا که به این میگویند خدمات هتل برای میهمانان!

خانم برگر داستان "فردریک" اثر نویسنده ایتالیایی لئو - لیونی را تعریف میکند که داستان موشهای صحرایی است که برای زمستان آذوقه جمع آوری میکنند. یکی از این موشهای

صحرائی موسوم به "فردریک" چیزهایی غیر از دیگران جمع میکند از قبیل اشعه خورشید، رنگهای مختلف و کلمات.

خانم برگر - یکی بود یکی نبود. در روزگاران قدیم يك خانواده موشهای صحرائی بود. تابستان به آخر میرسید و آنها آذوقه برای زمستان جمع آوری میکردند. آنها دانه های مختلف (غله) و میوه های مغزدار (مانند فندق و بادام زمینی) و گاه (پوشال) جمع میکردند. فقط یکی از آنها هیچ کاری نمیکرد و او فردریک بود. موشهای صحرائی از او پرسیدند: "فردریک، تو چرا کار نمیکنی؟"
فردریک گفت - البته که کار میکنم، من اشعه خورشید را برای زمستان جمع میکنم.

کمی بعد موشها پرسیدند: "فردریک، حالا تو چکار میکنی؟" او گفت: من رنگها را جمع میکنم. و باز مدتی بعد آنها پرسیدند: "فردریک، در حال رؤیا و خواب و خیال هستی؟ فردریک جواب داد: نه، مشغول جمع آوری واژه ها برای زمستان هستم.
زمستان فرا رسید آنهاهم زمستانی سرد و طولانی و ذخائر غذائی موشها تمام شد. در اینموقع فردریک ذخائر غیرعادی خود را آورد و آنها را بین موشها تقسیم کرد.
خانم برگر - زمستان فرا رسید و ناگهان هوا بشدت سرد شد. آنگاه به یاد فردریک افتادند. موشهای صحرائی پرسیدند "فردریک ذخائر تو در چه حال است؟" فردریک گفت: "چشمه‌ایتان را ببندید. حالا من اشعه خورشید را برایتان میفرستم."
موشهای صحرائی چشمها را بستند و گرما را حس کردند. بعد پرسیدند: "رنگها چه شد؟" فردریک گفت: باز چشمه‌ایتان را ببندید. انوقت از گلهای سرخ و آبی و گاه زرد رنگ تعریف کرد.
موشهای صحرائی چشمها را بستند و رنگها را دیدند.
موشهای صحرائی پرسیدند "کلمات چه شد؟" و فردریک کلمات را آورد و داستانی درباره موشها نقل کرد... که خیلی فشنگ بود. موشهای صحرائی خیلی خوششان آمد و گفتند: "فردریک، تو واقعا" شاعر هستی."

Lektion 15

نامرئی و گستاخ

آندره آس با حالت غمگین در خانه نشسته و به یاد اکس افتاده است. وقتی (ناخود آگاه) کلمه سحرآسای sowieso را بزبان میآورد اکس برمیگردد.

آندره آس - (با خودش حرف میزند) آه اکس، من هنوز کتاب داستان جن های کوتوله را (در دست) دارم، ولی تو رفته ای و اینجا نیستی! افسوس! این (موضوع) من را غمگین میکند.
ولی شاید تو بهرحال نزد من خوشبخت نبودی.
اکس - سلام، سلام - آندره آس.
آندره آس - این چی بود؟ کسی من را صدا زد؟
اکس - آره، من! من باز آمدم!
آندره آس - اکس؟ اکس؟ تو هستی؟
اکس - آره، خودم هستم. مگر دیگر من را نمیشناسی؟
آندره آس - البته که هنوز تو را میشناسم! ولی آخر تو هنوز هم نامرئی هستی!
بگو ببینم: حالت خوب است؟
اکس - آره! عالی است، خیلی خوب، افسانه ای، مافوق خوب....

آندره آس-
سابق هستی-
اکس -

خیلی خوب، حالا خوب است دیگر! بطوریکه میشنوم تو همان اکس نامرئی و...
گستاخ. (پرو)

آندره آس و اکس درباره جن های کوتوله و نیکو کار صحبت میکنند و اکس از دیدار خود با جن ها حرفی نمیزند. آندره آس برای تسکین خاطر او میگوید جن های کوتوله شهر کلن واقعیت ندارند و حکایت آنها قصه و افسانه ای بیش نیست.

آندره آس-

اکس، تو در این مدت کجا بودی؟

اکس -

من دنبال جن ها میگشتم.

آندره آس-

چی شد؟ آنها را پیدا کردی؟

اکس -

نه، دیگر آنجا نبودند.

آندره آس-

معلوم است که نبودند، جن های کوتوله فقط يك قصه است.

اکس -

من چی؟ منهم فقط يك قصه هستم؟

آندره آس-

این را من هنوز هم نمیدانم، تو وجود داری، ولی من تو را نمی بینم!

اکس -

هیچوقت سعی نکن مرا ببینی! میدانی که زن خیاط هم میخواست

جن ها را ببیند.

آندره آس-

میدانم که (برای این کار) نخود باشید.

اکس -

و آنوقت همه جن ها ناپدید شدند.

آندره آس-

اما اکس، من که نخود نمیباشم، تو هم هیچوقت دیگر نباید گم بشوی!

Lektion 16

ولی امروزه وضع عوض شده

اکس و آندره آس میخواهند بروند به برلن و در کلن سوار قطار میشوند. پس از حرکت قطار ابتدا کلیسای جامع معروف کلن را می بینند که ساختمان آن در سال ۱۲۴۸ میلادی آغاز شد. و در سال ۱۵۶۰ ادامه یافت و در سالهای بین ۱۸۴۱ تا ۱۸۸۰ به پایان رسید. این کلیسای عظیم و باشکوه درست در کنار ایستگاه راه آهن قرار دارد و قطار بعد از خروج از ایستگاه از روی رودخانه بزرگ را این رد میشود.

آندره آس-

اکس، ما شناس آوردم! این کوبه خالی است.

اکس -

من میل دارم کنار پنجره بنشینم.

آندره آس-

البته. (طبیعی است که میتوانی)

اکس -

عالی شد- راه افتادم! - این چیست؟

آندره آس-

این کلیسای جامع است.

اکس -

چقدر زیبا است!

آندره آس-

خیلی هم قدیمی است.

اکس -

نگاه کن، ما داریم از روی آب رد میشویم.

آندره آس-

این (رودخانه) را این است. آنرا میشناسی که.

مسافرین ما در راه کلن به برلن از منطقه پر جمعیت "رور" میگذرند که تا سال ۱۹۷۰ مهم ترین منطقه صنعتی المان بشمار میرفت و شهرهای صنعتی "اسن" و "یوخوم" که در این منطقه هستند از مراکز بزرگ استخراج زغال سنگ بودند و از معادن متعدد زغال سنگ استخراج میشد. صنایع ذوب آهن و فولادسازی منطقه هم اهمیت زیاد داشت (مانند شرکت

(Krupp). ولی امروزه منطقه "رور" دیگر يك منطقه درجه اول صنعتی (و هوای ناسالم) نیست بلکه دارای دانشگاههای متعدد و رونق چشمگیر فرهنگی (هنر سینما، تئاتر، موزه های مختلف) و نیز مرکز مهم تحقیقات محیط زیست بشمار میرود.

- رئیس قطار- ایستگاه مرکزی راه آهن اسن! ایستگاه مرکزی بوخوم! ایستگاه مرکزی دورتموند!
- اکس - چه شهرهای زیادی!
- آندره آس- آره، در اینجا صنایع زیادی وجود دارد، و در اینجا انسانهای (جمعیت) زیادی هم زندگی میکنند.
- اکس - صنعت؟
- آندره آس- آره، در سابق صنایع آهن و فولاد و مخصوصاً "استخراج معادن اینجا خیلی توسعه داشت. ولی امروزه وضع عوض شده. هنوز هم صنایع زیادی در اینجا هست ولی زغال سنگ کمتری استخراج میشود. در بوخوم اتومبیل میسازند. ولی ابجوی دورتموند هنوز هم هست. آسمان هم دیگر (مثل سابق) خاکستری رنگ نیست، بلکه دوباره آبی رنگ است.
- ایالت *Nordrhein - Westfalen* فقط مرکز صنایع مختلف نیست بلکه در بخشهایی از آن مانند *Muensterland* کشاورزی و دامپروری و مخصوصاً پرورش خوک و اسب توسعه قابل توجه دارد.
- اکس - نگاه کن، آنجا توی چمنزار چه همه خوک و اسب هست!
- آندره آس- خوب معلوم است، ما الان در منطقه وستفالن هستیم. در اینجا تقریباً صنعت وجود ندارد، بلکه بیشتر کشاورزی است.

اکس میپرسد که چقدر دیگر در راه هستند

- رئیس قطار- ایستگاه مرکزی راه آهن بیلفلد.
- اکس - چقدر دیگر طول میکشد؟
- آندره آس- میدانم، راه طولانی است، ولی تا حالا تقریباً نصف راه را طی کرده ام.
- اکس - چقدر دیگر طول میکشد؟
- آندره آس- چهار ساعت دیگر. بیا بروم به رستوران قطار.

حوصله اکس سر رفته زیرا مناظر اطراف یکنواخت شده و چیزی جز جنگل و رودخانه و مرغزار دیده نمیشود.

- اکس - اینجا که چیزی جنگل و گل و رودخانه نیست، شهر هم نیست، فقط دهات- کسالت آور است.
- آندره آس- پس کمی بخواب.
- رئیس قطار- آکس قدری خوابیده و حالا کمی قبل از رسیدن به برلن بیدار میشود.
- اکس - پتسدام- اینجا پتسدام است.
- آندره آس- رسیدیم؟
- اکس - هنوز نه، ولی ایستگاه بعدی برلن است.
- اکس - بالاخره رسیدیم.

Lektion 17

من هنوز چمدانی در برلن دارم

این درس با درسهای گذشته فرق دارد و در این درس مطالب متنوع و گوناگون درباره شهر برلن

میشنوید از قبیل تأثیر این شهر در انسان و نیز اطلاعاتی درباره گذشته و حال پایتخت آلمان. لذا در این درس به توضیحات دستوری وجود دارد نه تمرینات. مطالب متنوع ما درباره برلن که آنرا تابلوی رنگارنگ از برلن میخوانیم شامل این موضوعات است:

- ۱- یک قطعه موسیقی که در دهه ۱۹۳۰ اجرا و در برلن ضبط شده است بنام "کنسیرت گنجشک ها" ساخته Peter Igelhoff ۱- تصنیف معروف این هوای برلن است که آنهم در دهه ۱۹۳۰ اجرا شده و خواننده آن خانم لیزی-والدمولر است.
- ۲- تصنیفی از گروه هنری Comedian Harmonists که در همان دهه ۱۹۳۰ در برلن محبوبیت زیاد داشت و در سالن های بزرگ برلن برنامه های سرگرم کننده اجرا میکرد. بسیاری از تصنیف ها و آهنگهای این گروه هنوز هم معروف هستند مانند تصنیف "کاکتوس کوچک سبز من". از سال ۱۹۳۴ این گروه اجازه اجرای برنامه نداشت زیرا سه نفر از اعضاء آن کلمی بودند.
- ۳- سخنرانی رادیویی نویسنده آلمانی طوماس- مان (تولد ۱۸۷۵- وفات ۱۹۵۵) که در سال ۱۹۳۳ از آلمان به سوئیس مهاجرت کرد و در سال ۱۹۳۹ به آمریکا رفت و در سال ۱۹۴۴ به تابعیت آن کشور درآمد. سخنرانی وی در تاریخ دهم مه ۱۹۴۵ یعنی دو روز پس از تسلیم آلمان در پایان جنگ جهانی دوم پخش شد. متن سخنرانی وی بعلا حقوقی در اینجا ترجمه میشود.
- ۴- پس از پایان جنگ جهانی دوم (در سال ۱۹۴۵) آلمان به دو کشور و شهر برلن به دو قسمت تقسیم شد. در سال ۱۹۴۱ در وسط شهر برلن دیوار کشیده شد. در تاریخ بیست و چهارم اکتبر ۱۹۵۰ ژنرال "کلی" آمریکائی ناقوسی بنام ناقوس آزادی به اهالی برلن اهداء کرد که هر روز در رأس ساعت ۱۲ ظهر در شهرداری "شونبرگ" بصدا درمیآید. در روز سوم ماه مارس سال ۱۹۶۳ رئیس جمهور وقت آمریکا John F. Kennedy به برلن آمد و از بالکن شهرداری شونبرگ نطقی ایراد کرد که این جمله آن در سراسر جهان شهرت یافت:

John F. Kennedy: Ich bin ein Berliner
(من برلینی هستم - من هم یک نفر از مردم برلن هستم)

- ۱- مردم برلن به داشتن "دهان بی چاک و پست" یعنی زبان تیز و طرز بیان پرکنایه معروفند. در درس رادیویی گفتگویی درباره امور روزمره و به لهجه خاص مردم برلن میشنوید.
زن برلینی- مینوانی بروی یک خریدی بکنی؟
مرد برلینی- چکار کنم؟
زن برلینی- خرید.
مرد برلینی- من؟ برای چی اینکار را بکنم؟
زن برلینی- چرا نکنی؟
مرد برلینی- حوصله اش را ندارم.
زن برلینی- من هم ندارم.
مرد برلینی- بس کن، بنظر من دیگر کافی است - مگر نه؟
- ۷- برلن همیشه شهری چند فرهنگی و محل زندگی عده زیادی از خارجیان بوده و امروزه هم همینطور است. در دوره قبل از گشوده شدن دیوار برلن مخصوصاً عده کثیری از اتباع ترکیه در این شهر زندگی میکردند. در درس رادیویی گفتگویی کوتاه به زبان ترکی (اسلامبولی) میشنوید که معنی آن اینست:
زن ترک- سلام علیکم
مرد ترک- علیکم السلام- چه میل دارید؟
زن ترک- یک کیاب ترکی
مرد ترک- خواهش میکنم- بفرمائید.

۸- خانم مارلن - دیتریش (به آلمانی: مارلنه دیتریش) هنرپیشه و خواننده آلمانی در سال ۱۹۳۰ با بازی در فیلم "فرشته آبی" شهرت یافت. وی در سال ۱۹۳۶ آلمان را ترک کرد و مقیم آمریکا شد. در سال ۱۹۴۱ یعنی پس از آنکه آمریکا هم وارد جنگ جهانی دوم شد خانم مارلن دیتریش با لباس متحد الشکل (اونیفورم) ارتش آمریکا به سربازخانه ها میرفت و برای سربازانی که به اروپا اعزام میشدند آواز میخواند و باعث آنبساط خاطر آنها میشد. وی تا آخر عمر خود (سال

۱۹۹۲) در پاریس زندگی میکرد. پس از پیوستن دو آلمان و دو بخش برلن به یکدیگر مارلن دیتريش اظهار تمایل کرد که پس از مرگ در وطن خود بخاک سپرده شود. او تصنیف «من هنوز چمدانی در برلن دارم» را در سال ۱۹۴۸ خوانده است. شعر این تصنیف بععل حقوقی در اینجا ترجمه نمیشود.

Lektion 18

ایستگاه راه آهن باغ وحش

- آندره آس و اکس با قطار وارد ایستگاه مرکزی برلن موسوم به ایستگاه باغ وحش میشوند.
- اگهی از بلندگوی ایستگاه - برلن - ایستگاه باغ وحش.
 آندره آس - بیا اکس - ما باید پیاده شویم
 اکس - برای چی؟ مگر میخواهی به باغ وحش بروی؟
 آندره آس - نه، اسم ایستگاه این است.
 اکس - چرا؟
 آندره آس - برای اینکه باغ وحش در همین نزدیکی است.
 اکس - باغ وحش؟ در وسط شهر؟
 آندره آس - آره برای اینکه این باغ وحش ۱۵۰ سال قدمت دارد. آنوقتها هم که برلن اینقدر بزرگ نبود.
 اکس - چرا؟
 آندره آس - چرا - چرا موز خمیده است؟
 اکس - نمیدانم.
 آندره آس - برای اینکه تو زیاد سؤال میکنی! حالا بیا دیگر.

چشم اکس به کلیسای یادبود میافتد که خرابه کلیسایی است که بخاطر این به همین حال نگاه داشته شده که یادآور مصائب جنگ باشند. آندره آس میخواهد هرچه سریعتر برود نزد رفقاییش.

- اکس - نگاه کن - این کلیسا که خراب شده.
 آندره آس - آره - آن يك ویرانه است.
 اکس - چرا؟
 آندره آس - جنگ این کلیسا را منهدم کرده. و تصمیم گرفته شد که بعنوان یادگار بهمین حال ویرانه بجا ماند. مردم برلن اینطور میخواستند.
 اکس - بروم تو ی آن؟
 آندره آس - نه اکس، حالا نه. حالا ما حرکت میکنیم به خیابان کانت.
 اکس - چرا؟
 آندره آس - برای اینکه آجا میخواهیم. رفقای من آجا سکونت دارند. (منزل دوستان من آجاست)
 اکس - دکتر تورمان چی میشود؟
 آندره آس - به او تلفن میکنم.

Lektion 19

چه خوب شد که شما به برلن آمدید (۱)

(۱) ترجمه تحت اللفظی عنوان درس: چه خوب شد که شما در برلن هستید.

آندره آس به دکتر تورمان تلفن میکند و با هم قرار میگذارند که گردشی با اتوبوس خط صد در شهر انجام دهند. مسیر اتوبوس از ایستگاه راه آهن باغ وحش تا میدان آلکساندر است و در سر راه دیدنیهای مهم قرار دارد.

- آندره آس - سلام عرض میکنم آقای دکتر تورمان. من آندره آس شفر هستم.
دکتر تورمان - سلام آقای شفر. آن در برلن هستید؟
آندره آس - بله. ما میتوانیم يك هفته در برلن بمانیم.
دکتر تورمان - چه خوب شد که شما به برلن آمدید.
آندره آس - ما حالا فعلاً نزد دوستان من هستیم.
دکتر تورمان - گفتید "ما"؟
آندره آس - آها راستی. شما هنوز خبر ندارید که اکس برگشته است.
دکتر تورمان - از این موضوع خیلی خوشحالم! برای فردا چه برنامه ای دارید؟ (فردا چکار میکنید؟)
آندره آس - فکر میکنم که به دیدار از شهر برلن بپردازیم.
دکتر تورمان - من به شما پیشنهادی میکنم: ما میتوانیم با هم سوار اتوبوس خط صد بشویم که از ایستگاه باغ وحش به "الکس" میرود. این گردش بسیار خوبی در برلن است.
اکس - الکس؟ الکس کیست؟
آندره آس - آن يك میدان است. میدان آلکساندر. بخشید آقای دکتر تورمان.
دکتر تورمان - عیب ندارد - حالا بگوئیم فردا. ساعت ۱۰ جلوی ایستگاه باغ وحش؟
آندره آس - دقیقاً کجا؟
دکتر تورمان - در ایستگاه اتوبوس. موافقید؟
اکس - موافقم.
آندره آس - خوب پس. تا فردا (خداحافظ).

اکس با شعف و خوشحالی بقول خودش "فرشته" ای را کشف میکند که در حقیقت مجسمه ای بنام "ستون پیروزی" است که در سال ۱۸۷۱ برپا شده و بنای یادبود جنگ آلمان و فرانسه و نیز تشکیل کشور واحد آلمان از بهم پیوستن کشورهای متعددی است که تا آنزمان هریک از آنها کشور مستقل و جداگانه ای بشمار میرفت.

- اکس - اینجا را نگاه کن. آن بالا يك فرشته هست.
دکتر تورمان - اکس. آن ستون پیروزی است.
اکس - چرا این اسم را روی آن گذاشته اند؟ (چرا چنین نامیده میشود).
آندره آس - اکس. تو میدانی که جنگهایی صورت میگیرد - متأسفانه.
دکتر تورمان - و در گذشته هم جنگ هایی درگیر میشد. و ستون پیروزی يك بنای یادبود برای يك پیروزی است - در جنگ بین آلمان و فرانسه.
آندره آس - این موضوع مربوط به خیلی وقت پیش است. در سال ۱۸۷۱ بود.
اکس - بعد چی؟
دکتر تورمان - آن ساعت تولد لحظه بنیانگذاری آلمان بود.
اکس - چطور مگر؟ قبل از آن آلمان وجود نداشت؟
آندره آس - چرا. ولی بشکل دیگر آنها کشورهای متعدد و کوچک بودند. ولی نه يك کشور (واحد و یکپارچه).
دکتر تورمان - و برلن از سال ۱۸۷۱ پایتخت آلمان بود.
اکس - بود یا هست؟
آندره آس - هر دو.
اکس - من این را نمیفهمم.

Lektion 20

قبل از کشیده شدن دیوار

آندره آس برای اکس تعریف میکند که پس از جنگ دو کشور آلمان بوجود آمد و همچنین شهر برلن به دو بخش غربی و شرقی تقسیم شده بود. بعد از وحدت مجدد آلمان برلن دوباره پایتخت آلمان شد. قرار است سازمانهای دولتی آلمان تا سال ۱۹۹۶ به برلن منتقل شود.

اکس -
آندره آس -
بلاخره برلن پایتخت آلمان هست یا نیست؟
جریان از اینقرار است: برلن تا سال ۱۹۴۵ پایتخت بود. بعد از آن دو کشور

آلمان بوجود آمد: جمهوری فدرال آلمان (با علامت اختصاری BRD) و جمهوری دمکراتیک آلمان (با علامت اختصاری DDR). وقتی (در آلمان) دو کشور بوجود آمد بن پایتخت آلمان فدرال و برلن شرقی پایتخت آلمان دمکراتیک شد.
امروزه (حالا) چی؟
بعد از وحدت مجدد (آلمان) در سال ۱۹۹۰ برلن دوباره پایتخت آلمان شد.
دکتر تورمان -
اکس -
بخشید آقای شفر: قبل از اینکه به حرکت ادامه دهیم. مایلم دروازه براندنبورگ را به شما نشان دهم. بیائید پیاده شویم.

دکتر تورمان تاریخچه بنای دیوار برلن را شرح میدهد که از سال ۱۹۶۱ تا سال ۱۹۸۹ دو قسمت شهر را از یکدیگر جدا میکرد.

دکتر تورمان -
خوب، پس دروازه براندنبورگ این است. دیوار هم در همینجا قرار داشت. هنگامی که من به برلن آمدم دیوار هنوز ساخته نشده بود. آنگاه بطور ناگهانی و از شب تا صبح ساخته شد. وحشتناک بود. قبل از آنکه دیوار ساخته شود اینجا خیلی شلوغ و برویا بود. مردم از دروازه براندنبورگ رد میشدند و از شرق به غرب و از غرب به شرق میرفتند. ولی ناگهان این کار دیگر امکان پذیر نبود. تقریباً ۳۰ سال دیوار در اینجا قرار داشت و بطور ناگهانی انسان نمیتوانست براه خود ادامه دهد و خیابانها خیلی ساده به انتها میرسیدند.

اکس -
دکتر تورمان -
من دیوار را اصلاً نمی بینم.
آن (دیوار) هم نامرئی است مانند تو، اکس. آن حالا بصورت ارمغان سفر (به برلن) درآمده است.
فروشنده جازن (دستفروش) برلینی - آهای یک تکه دیوار، مخصوص شما. یک یادگار سفر، یک تکه دیوار، فقط سه مارک. حالا یک تکه دیوار بخرید، قبل از آنکه دیر شود.

Lektion 21

همه چیز خیلی گران میشود

آندره آس با چند نفر از اهالی برلن مصاحبه کرده و از آنها جویای نظر و عقیده شان نسبت به این تصمیم مجلس نمایندگان (پارلمان) آلمان شده که برلن دوباره پایتخت آلمان شود. یک خانم اهل برلن از این موضوع ابراز رضایت و خوشوقتی میکند.

آندره آس -
زن برلینی -

برلن دوباره پایتخت آلمان میشود. نظر شما در این باره چیست؟
نظر من چیست؟ خوب عالی است! بالاخره برلن دوباره شهر اصلی و
مرکز (آلمان) میشود.
در مصاحبه دوم یک مرد اهل برلن این امر را بیشتر از جنبه منفی آن می
بیند و مضار و معایب آنرا برمی شمارد.
بنظر من این کار اصلاً خوب نیست. آپارتمان ها گران میشود. مواد
غذائی، بلیط اتوبوس - همه چیز خیلی گران میشود. بنظر من این کار
فقط بدی دارد.

مرد برلینی -

یک راننده تاکسی اهل برلن که در مصاحبه سوم مورد سؤال آندره آس
واقع میشود در این کار مزایا و محاسنی می بیند.

راننده تاکسی -

من بعنوان راننده تاکسی مخالفتی با این امر ندارم. ها؟ در این صورت
کمی بیشتر پول درخواهم آورد. آنوقت برلن هم (شهری) بین المللی
میشود. لابد من هم باید زبانهای خارجی یاد بگیرم ...
یک خانم نسبتاً مسن بر اهمیت موضوع برای اروپا تأکید میکند.
بنظر من این تصمیم خوب است. حتی خیلی خوب. میدانید چرا؟ برای
اینکه این امر برای اروپا خوب است. برلن در اروپای غربی قرار دارد و در عین
حال خیلی نزدیک به شرق (اروپا) است. باین ترتیب برلن میتواند بصورت
پلی بسوی شرق (بین مغرب و مشرق اروپا) درآید.

خانم نسبتاً مسن -

پسر جوانی از امکان از بین رفتن محیط خاص بعضی طبقات و گروههای ساکن برلن ابراز
نگرانی میکند.

بنظر من اینکار اصلاً خوب نیست. محیطی مانند حالا در آتیه نزدیک
دیگر وجود نخواهد داشت. ما برای این به برلن آمدیم که در اینجا آزادی
زیادی وجود داشت. این (حرف) بنظر پوچ و مهمل میآید. ولی در برلن
واقعاً آزادی زیادی وجود داشت.

جوان -

Lektion 22

برلن میدان الکساندر

آندره آس نامه ای به والدین خود مینویسد و در آن احساس و برداشت خود را از میدان الکساندر
در برلن شرقی شرح میدهد.

آندره آس مینویسد:

والدین عزیز،

من امروز در برلن شرقی بودم در میدان معروف آکس. از فاصله زیاد
انسان برج مرتفع تلویزیون را می بیند که ۳۶۵ متر ارتفاع دارد! حقیقت
را بگویم انتظارات من (از این میدان) تبدیل به یأس شد. آکس میدان
بزرگی است. بزرگ و عظیم. ولی نسبتاً خالی - هیچ اتومبیلی (در آنجا)
حرکت نمیکند. فقط یکی دو عابر پیاده (بی هدف) قدم میزنند.
البته میدانم که آکس از سال ۱۹۶۴ بعد خیلی تغییر کرده است. در
آنزمان ساختمانهای زیاد و بلندی ساختند مانند هتل Stadt Berlin - که
پرابهت ولی زشت است. مانند ساختمانهای دیگر (آنجا).
ولی درست در کنار ایستگاه راه آهن Alexanderplatz وضع کاملاً فرق
میکند. بله، آن هنوز سر جاییش باقی است. ایستگاه قدیمی. و در آنجا همه
چیز سرشار از زندگی است.
در بیرون آن دکه های زیاد هست که میشود همه چیز را (از آنها) خرید

مانند لباس. ظروف (غذاخوری چینی) میوه، سبزی، خوراکی...
 میدانید چرا نام این میدان Alexanderplatz است؟ میدانید؟ ولی من
 میدانم! بمناسبت دیدار تزار روسیه آلكساندر اول از برلن و ملاقات او با
 پادشاه (پروس) در سال ۱۸۰۵ نام این میدان را Alexanderplatz
 گذاشتند.

آندره آس زندگی در میدان آلكساندر در زمان گذشته را در نظر مجسم میکند

آندره آس در دنباله نامه اش مینویسد: در گذشته آلكس واقعا مرکز برلن بود. نه خیابان به
 این میدان ختم میشد (در این میدان به هم میرسید) و همه جا پراز آدم
 بود. آنها در خیابانها بودند و در آنجا اجناس خود را میفروختند - از قبیل
 روزنامه، سیگار، لباس، زغال، چوب... آنها در میخانه ها بودند.
 ابجو مینوشیدند و صحبت میکردند... آنها بسختی کار میکردند.
 (لاید میپرسید) من از کجا همه اینها را میدانم؟ (در جواب میگویم) من
 کتاب دوبلین را خریده ام: برلن میدان آلكساندر. موضوع این کتاب
 زندگی يك دستفروش (فروشنده کنار خیابان) در آلكس است. او
 میخواست از زندگی بهره بیشتری داشته باشد تا نان بخور و نمیر...
 انسان برای چنین شخصی تفاهم دارد، مگر نه؟
 امشب میروم (سینما) فیلم برلن میدان آلكساندر ساخته فاسبیندر.
 بطوریکه می بینید به من خوش میگذرد.

دستبوس شما فرزندتان آندره آس (۱)

Lektion 23

بیمارستان معروف شارپته

آندره آس، اکس و دکتر تورمان در برلن شرقی بیمارستان "شارپته" را می بینند که در واقع يك
 مجتمع بزرگ درمانی است و دکتر تورمان هم مدتی در آن کار میکرده است. سه نفری درباره
 اینکه نام این بیمارستان از کجا آمده به تفکر و اظهار نظر میپردازند.

آکس - آن بالا را نگاه کن، آن حروف بزرگ را میگویم. (میخواند) شنا - ری - ته.
 شارپته، آکس. شارپته.
 آندره آس - بله، این شارپته معروف است که بیمارستانی است دارای شهرت
 دکتر تورمان - جهانی. من هم مدتی در آن کار میکردم.
 آندره آس - چرا شارپته چنین نامی دارد؟
 دکتر تورمان - من هم از این موضوع اطلاع دقیقی ندارم، و فقط میتوانم حدس بزنم:
 شارپته خیلی قدیمی است، و الآن تقریبا سیصد سال از احداث آن
 میگذرد. و در آن زمان، یعنی سال ۱۷۱۰، هنگامی که شارپته را تأسیس
 کردند، عده زیادی فرانسوی در برلن بودند.
 آکس - پس شارپته (نامی) فرانسوی است؟
 آندره آس - آره.

اکس - و معنی آن چیست؟

(۱) ترجمه تحت اللفظی: همه چیزهای عزیز و خوب را (برای شما آرزو میکنم).

- آندره آس - شفقت.
 اِکس - جی گفتی؟
 آندره آس - (گفتم یعنی) ترخم و احساس همدردی (با انسانها) داشتن. به بیماران کمک کردن. دکتر تورمان توضیحاتی درباره تاریخچه بیمارستان میدهد. شایسته يك مرکز تحقیقات (پزشکی) و در سراسر جهان معروف بود: از خیلی وقت پیش عمل های جراحی پیچیده (مشکل) را در این بیمارستان انجام میدادند. ولی (اهمیت آن) منحصر به همین نبود: در این بیمارستان تحقیقات آزاد صورت میگرفت و پزشکان بسیار خوب (برجسته) در اینجا کار میکردند که چندین نفر از آنها برنده جایزه نوبل شدند.
 آندره آس - ولی حال همه جای این بیمارستان نسبتاً کهنه بنظر میرسد.
 دکتر تورمان - طبیعی است! در زمان نازیها پزشکان بهودی باید میرفتند و بعداً هم بسیاری از پزشکان به غرب (آلمان غربی) رفتند. وسائل پزشکی جدید وجود داشت و همچنین پزشکی خوب. ولی دیگر تحقیقات در ابعاد سابق صورت نمیگرفت.
 آندره آس - امروزه وضع چگونه است؟
 دکتر تورمان - شنیده ام عده ای از پزشکان جوان دست به ابتکار عمل هائی زده اند و میخواهند این تأسیسات پرسابقه و دارای سنت دیرینه را احیاء کنند.
 آندره آس - یعنی در میان دیوارهای کهنه روحی جدید بوجود بیآورند؟
 دکتر تورمان - بله، میشود چنین گفت.

Lektion 24

مرده ها همیشه مرده نیستند

آندره آس خیلی علاقه دارد گورستان معروف *Dorotheenfriedhof* در برلن شرقی را ببیند که در آن مشاهیر بزرگ علم و ادب، منجمله دو تن از فلاسفه بزرگ آلمان یعنی فیشته (۱) و هگل، موسیقیدان آلمانی آیزلر و هنرپیشه معروف خانم هلنه وایگل مدفون هستند. اکس و آندره آس در این گورستان قدم میزنند. اکس میخواهد بداند چرا آندره آس علاقه به رفتن به گورستان دارد.

- آندره آس - من میل دارم امروز به گورستان دوروته بروم.
 اِکس - گورستان؟
 آندره آس - در آنجا مرده ها مدفون هستند. مگر این را نمیدانی؟
 اِکس - با آدمهای مرده چکار داری؟ با مرده ها که نمیشود صحبت کرد.
 آندره آس - آه اکس: چگونه برای تو توضیح بدهم؟ مرده ها همیشه مرده نیستند. و بعضی از آنها به زندگی ادامه میدهند: در یاد من. در ترانه هایشان. در نوشته هایشان. (تو هم) با من میائی؟
 اِکس - آره، دلم میخواهد یکدفعه آنرا ببینم. من هنوز در يك گورستان نبوده ام.
 اکس نام مرده ها را از روی سنگ قبر آنها میخواند. در درس رادیویی قسمتهائی از آثار بعضی از کسانی که در این گورستان مدفون هستند بخش میشود.
 اِکس - (میخواند) یوهان گتلیب فیشته تولد ۱۷۱۲ - وفات ۱۸۱۴
 اِکس - (میخواند) گئورگ ویلهلم هگل تولد ۱۷۷۰ - وفات ۱۸۳۱
 اِکس - (میخواند) برتولد برشت تولد ۱۸۹۸ - وفات ۱۹۵۶
 آندره آس - (آبائی از شعر برتولد برشت بنام "برای آیندگان" را میخواند)
 اِکس - (میخواند) هلنه وایگل - برشت تولد ۱۹۰۰ - وفات ۱۹۷۱
 بخش نواز: تصنیف "مادر شهامت" از نمایشنامه برشت بنام "مادر شهامت و فرزندان او" با صدای هلنه وایگل.
 اِکس - (میخواند) هانس آیزلر تولد ۱۸۹۸ - وفات ۱۹۶۲

پخش نواز: خانم ترزه گبزه ترانه "آهنگ چرخاب" را از نمایشنامه برشت بنام "کله گردها و کله درازها" میخواند که آهنگ آنرا هانس ایزلر ساخته است.

اکس - (میخواند) هاینریش مان، تولد ۱۸۷۱- وفات ۱۹۵۰

پخش نواز: از روی رمان "پرفسور اونرات" اثر هاینریش مان در سال ۱۹۳۰ فیلمی ساخته شد بنام فرشته آبی. خانم مارلن دیتریش در این فیلم تصنیفی خوانده بنام "من از سر تا پا وقف عشق هستم" (۱) در کتابهای فارسی "فیخته" نوشته میشود که صحیح نیست. همینطور است در مورد برتولد برشت که برخت مینویسند.

Lektion 25

در آغاز امیدوار به دریافت سفارشات کوچک هستیم

آندره آس و دکتر تورمان درباره اهداف و نقشه های آتی صحبت میکنند و دکتر تورمان به آندره آس پیشنهاد میکند که برای کتابی درباره پزشکی سنتی تحقیق و بررسی کند.

دکتر تورمان - خوب یکبار دیگر به برلن خوش آمدید! بفرمائید بنشینید!
منهم همینطور؟
اکس -

دکتر تورمان - آره، تو هم همینطور. ای موجود نامرئی! ما خیلی چیزها از برلن دیدیم ولی درباره خودمان اصلاً حرف نزده ایم. حال شما چطور است؟ خصلتان در چه حال است؟

آندره آس - متشکرم. حالم خوب است- و خصللم هم بزودی تمام خواهد شد.

دکتر تورمان - بعدش چی؟ آنوقت میخواهید چکار کنید؟

آندره آس - هنوز نمیدانم. فکرم به کاری در روزنامه یا در رادیو است. ولی در آغاز کار امیدوار به دریافت سفارشات (ماموریت های) کوچک هستیم.

دکتر تورمان - شاید بتوانید به من در کارم کمک کنید؟
با کمال میل!

آندره آس - میدانید، من خیلی دلم میخواهد کتابی بنویسم- درباره طب سنتی.

دکتر تورمان - (طب سنتی) یعنی چه؟

دکتر تورمان - منظورم معالجه با استفاده از گیاهان داروئی و روشهای طبیعی است. من اعتقاد زیاد به معالجه بیماران با نیروهای طبیعت دارم. برای این کار احتیاج به مصاحبه هائی دارم. میخواهید برای من تحقیق و بررسی

یعنی با پزشکان مصاحبه کنید. با بیماران (افراد تحت معالجه) مصاحبه کنید و مقالاتی را جستجو کنید؟

آندره آس - خیلی میل دارم این کارها را انجام بدهم. ولی شما باید هنوز اینها را برایم دقیق تر شرح بدهید. دکتر تورمان از مریضهای خود صحبت میکند و در ضمن اشاره میکند که ممکن است بتواند اکس را قابل رؤیت کند.

آندره آس - شما گفتید که مدتی هم در شارپته کار میکردید.

دکتر تورمان - بله، ولی این موضوع مال خیلی وقت پیش است. آنوقتها هنوز جوان بودم.

آندره آس - در آنوقت چکار میکردید؟

دکتر تورمان - خیلی کارها. خیلی زیاد. من مطب داشتم که هنوز هم آنرا دارم.

من هنوز هم مریضهای زیاد دارم. جوان و پیر این خیلی خوب است. (به المانی: زیبا است)

- اکس -
 دکتر تورمان -
 بیمارارن شما زیبا هستند؟
 نه اکس، منظورم این نبود. کار من خوب است. (چونکه) من میتوانم به
 انسانها کمک کنم - شاید بتو هم!
 اکس -
 دکتر تورمان -
 اکس -
 آندره آس -
 اکس -
- من؟ چرا من؟
 شاید بتوانم تو را مرئی (قابل دیده شدن) کنم.
 نه، نه، من میخواهم نامرئی بمانم.
 ولی من دلم میخواهد تو را ببینم.
 ولی من نمیخواهم.

Lektion 26

ما فقط میخواهیم باهم باشیم

در این درس تصنیفی از *Udo Lindenberg* میشنوید.
 اشعار این تصنیف ترجمه نمیشود.